

تأملی در ترجمه ای نواز «قرآن کریم»

محمد علی سلطانی

خرداد ماه ۱۳۸۳

به یمن روی کرد دانشوران و اهل فضل و دانش و مفسران به قرآن و به ویژه به ترجمه آن به زبان فارسی در دهه های اخیر. اکنون شمار زیادی قرآن مترجم به زبان فارسی در دسترس علاقه مندان به این کتاب آسمانی است. در گذشته با توجه به محدودیت و انگشت شماری ترجمه ها چندان زمینه گزینش و یا نقد و بررسی وجود نداشت، اما امروزه چنین زمینه ای پیدا شده و مترجمان در راستای زیباتر و درست تر ارائه کردن ترجمه قرآن به زبان فارسی رقابت می کنند و تلاش می کنند از ظرفیت موجود زبان فارسی بیشترین بهره را برای نیک ارائه کردن قرآن ببرند. از جمله ترجمه های جدیدی که در مقیاس محدود نشر یافته است، ترجمه مفسر صاحب نظر و فقیه، دکتر محمد صادق تهرانی است. مترجم پیش از ارائه چنین ترجمه ای سال ها به تفسیر قرآن پرداخته و تفسیر دراز دامنی در سی جلد به زبان عربی ارائه کرده است و نیز تفسیر مختصری با عنوان (البلاغ) در یک جلد به زبان عربی و نیز تفسیری موضوعی در سی جلد تنظیم کرده است. وی افزون بر آن در مباحث کلامی و به ویژه در قلمرو مقایسه ادیان آثاری به جای گذاشته و با ارائه رساله عملیه ویژه دیدگاه های فقهی و اجتهادی خود را برای مقلدانش بیان داشته است. این توضیح ها از آن روی بود تا یادآور شویم که در این ترجمه با فردی رو به رو هستیم که در قلمروهای گوناگون علوم دینی صاحب نظر است و بدیهی است این دانش ها در ساختار فکری او تأثیر لازم را گذاشته باشد و در ترجمه قرآن نمود پیدا کند، گرچه وی در مؤخره ای که بر ترجمه خویش از قرآن نوشته چنین آورده است:

قرآن باید به گونه ای شایسته با کمال باریک بینی و حقیقت نگری و بدون پیش فرض ها و انتظارات تحمیلی تنها بر مبنای قرآن و با استفاده از ابزارها و لغت ها و یافته های درونی آیات آن و بدون در نظر گرفتن عوامل بیرونی و آراء و اقوال و نظرات تحمیلی این و آن تفسیر شود... این ابزارها و علوم و عقول بیرونی که همواره در حال تغییر و تحول و نقض ماسبق اند، نتیجه ای جز تضاد و اختلاف ندارند و بدین جهت استفاده از این عوامل، این کتاب روشن و متین الهی را مجمع تناقضات و تضادهایی وانمود کرده است.

چنین خواسته ای را در مقام عمل و کاربرد به منصفه ظهور رساندن چندان آسان نمی نماید و بلکه می توان گفت: چنین توفیقی دست کسی را نمی گیرد، زیرا هیچ انسانی نمی تواند شخصیتی مستقل از آموخته ها و دانش هایش داشته باشد و آنچه از نوک قلم و یا زبانش تراوش می کند، چیزی جز اندوخته های ذهنی و پس زمینه های فکری وی نیست و ذهن خالی هیچ مفهوم قابل تصور و یا قابل دفاع ندارد. بنابراین چنان سخنانی را از هر کس و در هر موقعیتی باید تعدیل شده فهمید. در ترجمه آقای صادقی تهرانی هم تأثیر داده های گوناگون از دانش های مختلف دینی و غیر دینی را به وفور می توان دید و اثبات این امر تلاش زیادی نمی خواهد و با تورق می توان نمونه هایی از آن را یافت: در ذیل آیه ۴۴ از سوره هود چنین توضیح داده شده است:

۱. کوه جودی همان کوه آرات در نخبوان ارمنستان است، چنان که لوحه ای از آن به زبان آرامی چندی پیش به دست آمده که نام های پنج معصوم محمدی(ص) در آن نوشته شده، چنان که در سوره حاقه - و در تفسیر الفرقان عربی و تفسیر فارسی ترجمان آمده است - تبیین شده است.) و مترجم محترم تحت تأثیر همین خبر و یا به تعبیر دقیق تر شایعه که گویا در یکی از روزنامه ها نوشته شده بود، توضیح فوق را آورده و در متن ترجمه، پیش از واژه (جودی) از کلمه (کوه) بهره گرفته است. در حالی که مقصود از (جودی) به طور دقیق معلوم نیست و بهتر بود همانند دیگر مترجمان واژه (جودی) بدون هرگونه افزودنی در قبل و بعد می آورد. این توضیح و ترجمه چیزی جز بازتاب زمینه ها و داده های ذهنی در ترجمه نیست. بنابراین خالی ساختن ذهن از داده های غیر قرآنی در ترجمه و یا تفسیر قرآن تقریباً غیر ممکن است و شاید همین امر نیازمندی به ترجمه قرآن در دوره های گوناگون را توجیه می کند و به طور حتم آگاهی ها و اطلاعات جدید بشری در فهم بهتر قرآن مؤثر است و این امر به هیچ عنوان تفسیر به رأی نمی باشد. زیرا در تفسیر به رأی نوعی لحاظ سودمندی و بهره گیری شخصی نهفته است و به تعبیر دیگر هوس و یا سودجویی مفسر در آن دخالت دارد و چنین کاری مورد نهی قرار گرفته است و رأی منفی شامل خردورزی در فهم قرآن نیست، زیرا اگر رأی به مفهوم خردورزی فردی و یا جمعی را در تفسیر قرآن کنار بگذاریم، تفسیر و یا ترجمه آن محال است؛ زیرا ابزار فهم و درک انسانی جز مجموعه ای از پس زمینه های علمی و آگاهی های پیشین و به کارگیری خرد، چیز دیگری نیست. در حال تغییر و تحول و نقض ماسبق بودن ابزارها و علوم و عقول هم هیچ مشکلی را ایجاد نمی کند، زیرا آن چه با به کارگیری این ابزار و علوم و عقل به دست می آید، برای جامعه ای که با بهره گیری از آن ها چنان مفاهیمی را به دست آوردند، تا زمانی که تغییر و تحول حاصل شده حجت هستند و پس تغییر و تحول نظریه و فهم جدید حجت می باشد و این سیره عقلایی بشری در طول تاریخ انسان در هر زمینه ای است و جز این امکان ندارد و زندگی ها مختل می گردد. بنابراین نباید از به کارگیری دانش و فهم بشری و اندوخته های علمی انسان در فهم و درک کلام خدا واهمه ای داشت.

بلکه باید گفت هیچ مترجم یا مفسری غیر از این انجام نمی دهد و حتی افرادی که می پندارند قرآن را با قرآن تفسیر یا ترجمه می کنند، جز از رهگذر به کارگیری دانش و داده های بشری چنین کاری را انجام نمی دهند، با این مقدمه نسبتاً طولانی، اکنون به بررسی ترجمه آقای دکتر صادقی می پردازیم:

در این بررسی از آغاز ترجمه قرآن به مقداری که فرصت و مجال دست داد، نقد و بررسی کرده و ادامه آن را به فرصتی دیگر موکول می کنیم؛ زیرا بر این باور هستیم که اگر این ترجمه مورد نقد کامل قرار گیرد و اصلاحات لازم در آن انجام گیرد، ترجمه ای خوب و قابل استفاده خواهد بود.

۱. مترجم محترم بسم الله الرحمن الرحيم را چنین معنا کرده است: (به نام خدای رحمتگر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان) و در توضیح آن در پاورقی گفته: رحمان بخشنده نیست، زیرا عربی آن (وهاب) است،

بلکه (رحمن) رحمت عام الهی بر کل آفریدگان است. همچنین (رحیم) مهربان نیست که ترجمه (عطوف) می باشد، بلکه (رحیم) رحمتگری خاص الهی و ویژگی برگزیده چون حضرت محمد و معصومان محمد(ع) نسبت به دیگر آفریدگان و در مرحله بعد هر موجود برتر نسبت به موجود پایین تر از خود، رحمت رحیمی خدا را داراست) [ص ۱] این که واژه وهاب معنای بخشنده می دهد و (عطوف) معنای مهربان، نمی تواند نافی معنای بخشندگی از واژه رحمان و مهربانی از واژه رحیم باشد؛ زیرا وجود چند واژه برای یک معنا در بسیاری از زبان ها و به ویژه زبان عربی شایع است و مقوله (مترادف) که در ادبیات زبان های گوناگون مورد بحث قرار می گیرد، ناظر بر همین معناست. بنابراین برای فهم درست یک واژه باید به معنا و کاربرد آن در زبان مورد نظر رجوع کرد و از طریق اثبات آن معنا برای واژه دیگر نمی توان به نفی آن معنا از واژه مورد نظر رسید. البته این را قبول داریم که پاره ای از زبان شناسان به وجود مترادف به مفهوم دقیق کلمه باور ندارند و در بین مفاهیم واژگان مترادف تفاوت های ظریفی می بینند، اما این قبیل دیدگاه ها نقشی در اصل مدعا ندارد. افزون بر مطلب فوق در تعبیر (رحمتگر بر آفریدگان و رحمت گر بر ویژگان) واژه رحمت ترجمه نشده است بلکه متعلق رحمت های دوگانه مشخص شده است، اما اینکه رحمت چیست و چه مفهومی در آن لحاظ شده است، مورد غفلت قرار گرفته است. این رحمتگری خداوند در چه چیزی نمود یافته است؟ در گذشت؟ بخشش؟ مال و مکتنت دادن؟ مهر ورزیدن؟ قدرت دادن؟ امور معنوی و یا چیز دیگر؟ آنچه ابهام دارد مفهوم فاعلی واژگان رحمان و رحیم نیست که با افزودن (گز) فاعل ساز فارسی مشکل حل شود و یا متعلق رحمان و رحیم نیست تا یکی را بر عموم و دیگری را بر خاص حمل کنیم، اینها در مقام تفسیر قابل بحث است. آنچه ابهام دارد این است که این خدای رحمت گر بر عام و خاص چه کاری انجام می دهد که ما از آن کار با واژگان (رحمان) و (رحیم) تعبیر می کنیم؟

مرحوم صدوق در کتاب (التوحید) این دو واژه را چنین توضیح داده است:

(الرحمان) معنای آن گسترده رحمت بودن بر بندگانش است که با روزی دهی و انعام بر آنها رحمتش را شامل حالشان می کند. (التوحید، ص ۱۹۷ چاپ جامعه مدرسین)

(الرحیم) معنایش این است که او به مؤمنین رحیم است و آنان را به رحمت خویش در فرجام کارشان ویژه ساخته است، چنان که خداوند فرموده: (و به مؤمنان رحیم بود) و رحمان و رحیم دو نامی هستند که از (الرحمة) مشتق می باشند و بر وزن ندمان و ندیم هستند و معنای (الرحمة) نعمت است و راحم نعمت دهنده است. چنان که خداوند - عزوجل - به پیامبرش فرموده: (و ما تو را جز به عنوان رحمت برای جهانیان نفرستادیم) یعنی به عنوان نعمت بر آنان و به قرآن گفته می شود: هدایت و رحمت است. و به باران (رحمة) گفته می شود به معنای نعمت و معنای رحمت (دلسوزی) نیست، چون دلسوزی از خداوند - عزوجل -

منتفی است و شخص رقیق القلب را از آن جهت رحیم گفته اند که از وی نعمت بسیار بروز می کند. (همان، ص ۱۹۸)

همان گونه که ملاحظه می شود مرحوم صدوق در عین حال که متعلق رحمان و رحیم را بیان کرده از معنای اصلی آن هم غفلت نورزیده و گفته است که ریشه این دو واژه که (رحمت) است، به معنای نعمت می باشد و نمونه هایی نیز ارائه کرده است.

۲. در ذیل ترجمه آیه: اهدنا الصراط المستقیم در خصوص وحدت صراط مستقیم و نفی (صراط های مستقیم) که به نظر می رسد ناظر بر بحث های کلامی دهه اخیر است توضیح داده اند. به نظر می رسد این قبیل بحث ها جای خاص خودش را دارد و باید در همان جاها مورد بحث قرار گیرد و آوردن آن در ترجمه قرآن تناسب لازم را ندارد. این ها از همان مباحثی است که با توجه به شرایط روز پیدا شده و عمر خاص خود را دارد و پس از گذشت عمر طبیعی از رده خارج خواهند شد و روا نیست که در ترجمه متون مقدس این بحث های زمانمند را آورد.

۳. آیه دوم سوره بقره را چنین ترجمه کرده است:

(این همان کتاب است (که) در (حقانیت) آن هیچ شک مستندی نیست و رهنمودی است برای تقوای پیشگان) وجه تقیید شک به (مستند) چندان روشن نیست و در آیه واژه ای نیست که از آن (مستند) فهمیده شود. اگر این واژه جنبه توضیحی دارد، باید در داخل گروه قرار گیرد.

البته همینجا یادآوری می شود که ویراستار محترم برخلاف عرف مورد پذیرش در بخش های توضیحی که سخن مترجم است و نه متن قرآن به جای بهره گیری از گروه از پرانتز بهره گرفته است که درست نمی باشد.

۴. در ترجمه آیه ۱۱ همین سوره چنین می خوانیم: (و هنگامی که بر ایشان گفته شود: در زمین فساد مکنید، گویند: تنها ما اصلاح کنندگانیم. آنچه ذیل این ترجمه به آن دلالت دارد، انحصار اصلاح گری در کار آنها است و نفی اصلاح گری از دیگران می باشد. در حالی که آیه در صدد ادعای انحصار اصلاح گری در آنها نیست، بلکه ادعای انحصار کارشان در اصلاح گری است و از اینکه دیگران هم کار اصلاح گری می کنند و یا نمی کنند، ساکت است. به نظر می رسد در این ترجمه باید جای ضمیر و قید انحصار جابه جا شود و چنین اصلاح گردد: ما تنها اصلاح کنندگانیم.

۵. در ترجمه آیه پانزده همین سوره چنین می خوانیم:

(خدا آنان را مسخره می کند، و ایشان را در (ژرفای) طغیانشان (هم چنان) سرگردان (از این سو به آن سو) می کشاند). مترجمان دیگر (مدّ) را در آیه به فرصت زندگی گرفته اند و یکی از معانی (مدّ) هم فرصت دادن است و ظاهراً در اینجا همین معنا مناسب تر است و اگر چنین می شد، نیازی به آن همه افزودنی ها در داخل پرانتز برای ایجاد ربط بین مفردات آیه نبود.

۶. در ترجمه آیه بیست وسوم از همین سوره چنین می خوانیم: (و اگر از آنچه بر بنده (ویژه) مان به تدریج نازل کردیم در (ژرفای) شکی مستند بوده اید پس - اگر (از) راستان (در گفتار و کردار) بوده اید - سوره ای از (شخصی) همانندش [این بنده ما] و از (کتابی) همانندش [این کتاب] بیاورید؛ و گواهان خود را (هم) - از غیر خدا - فراخوانید.) و در پاورقی چنین توضیح داده شده است:

ضمیر در مثله هم به پیامبر و هم به قرآن برمی گردد که اگر شکاکان تردیدی در این دو دارند، از مانند حضرتش که هرگز درسی نخوانده و از مانند قرآن، از دیگر کتاب های وحیانی بیاورند، تا معلوم گردد که این دو برتر از دیگر وحی ها و پیامبرانند.

بنابراین ترجمه و توضیح آن ظاهراً باید خطاب قرآن به اهل کتاب باشد که کتابی و وحی را قبول دارند و قرآن از آنان خواسته که شبیه قرآن از کتاب های دیگر نمونه هایی بیاورند تا با آیه های قرآن سنجیده شود و برتری قرآن روشن گردد. ولی ظاهراً خطاب قرآن به مشرکان و یا مطلق مخاطبان منکر نزول وحی بر پیامبر(ص) هست به نظر می رسد آنچه باعث شده مترجم محترم به این سوی ترجمه کشانده شود و متن ترجمه را از روانی و سلاست بیندازد، مرجع ضمیر در (مثله) است. اگر این ضمیر را به مای موصوله در ممّا برمی گرداند - چنان که دیگران چنین کرده اند - چنین معضلی پیش نمی آمد و چنین ترجمه می شد: (و اگر از آنچه بر بنده مان نازل کردیم در شک هستید، سوره ای از قبیل آن [چه نازل کردیم] بیاورید...). در این آیه نیز عبارت (در (ژرفای) شکی مستند بوده اید) به جای (در شک هستید) چندان توجیه روشن ندارد.

۷. از جمله ترجمه های قابل بحث در این ترجمه، آیات مربوط به آفرینش انسان است که از آیه سی ام سوره بقره تا ۳۴ همان سوره است. مترجم محترم این آیات را چنین ترجمه کرده است:

(و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من قراردهنده جانشینی (از گذشتگان) در زمین می باشم) گفتند: آیا در آن کسی را (جانشین) قرار می دهی که در آن افساد کند و خون ها بریزد؟ حال آن که ما به وسیله ستایش (تو را از کل نقایص) تنزیه می کنیم، و برایت تقدیس می نمایم. (خدا) فرمود: به راستی من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

و (خدا) همه اسم ها را به آدم آموخت. سپس ایشان را برای فرشتگان به نمایش گذاشت. پس فرمود: اگر از راستان بوده اید، از نام های ایشان به من خبری مهم دهید.

گفتند: منزهی تو! ما را دانشی نیست جز آنچه خود به ما آموخته ای. به راستی توئی، تو، بسیار دانای حکیم.

فرمود: ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبری مهم ده.

پس چون (آدم) ایشان را از اسامی آنان خبری مهم داد، (خدا) فرمود: آیا برای شما نگفتم که به راستی من

غیب (ویژه) آسمان ها و زمین را می دانم؛ و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان داشته اید، می دانم؟

و چون به فرشتگان فرمودیم: به خاطر (شکرانه تعلیم گرفتن از) آدم (برای خدا) سجده کنید، پس (همه) به سجده درافتادند، مگر ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و (هماره) از کافران بود.

به نظر می رسد عبارت (جانشینی (از گذشتگان)) برای (خلیفه) عبارتی مناسب باشد و با اعتراض فرشتگان هم هماهنگی دارد، زیرا آنان سابقه ذهنی از نوع رفتار انسان گذشته داشته اند و بر پایه همین سابقه ذهنی اعتراض کرده اند و از رفتارهای ناشایست او سخن گفتند. و اگر خلیفه را به جانشین خدا تعبیر کنیم، این پرسش بی پاسخ می ماند که فرشتگان از کجا از رفتار انسان آفریده نشده خبر داشتند که او را به خون ریزی و افساد در روی زمین متهم سازند؟

مترجم محترم در تحلیل دیدگاه خود، در پاورقی چنین آورده است: (اینجا خلیفه بر حسب تحلیل عقلی، ادبی، قرآنی و حدیثی هرگز جانشین خدا نیست، چنان که در ترجمان تفسیری فارسی و (تفسیر الفرقان) عربی به تفصیل آمده است؛ زیرا خدا هرگز جانشینی ندارد که (لیس کمثله شیء).

در این تحلیل آنچه جای تأمل دارد، احادیثی است که در این خصوص وجود دارد و به حتم مترجم محترم نسبت به آنها پاسخ مناسب در کتب مورد اشاره داده است. اما وجود (جانشین برای خدا) با (لیس کمثله شیء) منافاتی ندارد؛ زیرا جانشینی شأن اعطایی است و لزومی ندارد که جانشین شبیه کسی باشد که آن را اعطاء می کند. در ترجمه آیات یاد شده مترجم محترم در دو جا از عبارت (خبر مهم) استفاده کرده است. برای خواننده روشن نیست که (از نام های ایشان به من خبری مهم دهید) و یا (پس چون (آدم) ایشان را از اسامی آنان خبری مهم داد) یعنی چه؟ واژه (مهم) از کجا آمده و چه معنایی افاده می کند؟ جز این است که عبارت را نامفهوم ساخته است؟ حذف آن چه مشکلی ایجاد می کرد؟

نکته مهم در این ترجمه نفی سجده بر آدم است و اینکه فرشتگان به شکرانه تعلیم آدم به خدا سجده کردند. این ترجمه گرچه اعتراض مشهور سجده بر غیر خدا را پاسخ می دهد، اما با سیاق این آیات و آیات دیگری که به این موضوع می پردازند، هماهنگی ندارد. مترجم تلاش کرده در آن جا ها چنین ترجمه ای ارائه دهد،

اما در ارائه ترجمه ای روان و قابل قبول توفیق به دست نیاورده است. برای تبیین موضوع به ناچار ترجمه آیاتی که در سوره های دیگر به این موضوع پرداخته نقل می کنیم:

(و به راستی شما را به درستی خلق کردیم. سپس به صورتگری شما پرداختیم. پس از آن به فرشتگان گفتیم: برای (شکرانه تعلیم) آدم (برای من) سجده کنید. پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) از سجده کنندگان نبود. (خدا) فرمود: چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را باز داشت از اینکه (برای من) سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گل آفریدی.) (اعراف، آیه ۱۱-۱۲)

(و چون به فرشتگان گفتیم: برای (شکرانه یادگیری از) آدم (خدا را) سجده کنید، پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) گفت: آیا برای کسی که در حال گل بودن (او را) آفریدی سجده کنم؟) (اسراء، آیه ۶۱)

(پس هنگامی که آن را درست کردم، و از روح ممتاز (آفریده) خود در آن دمیدم، برای او به سجده درافتید... پس فرشتگان همگان به سجده فرو افتادند، جز ابلیس (که) خودداری کرد که با سجده کنندگان باشد. فرمود: ابلیس! تو را چه شده که با سجده کنندگان نیستی؟ گفت: من (آن کسی) نبوده ام که برای بشری که او را از گل خشک (و) سیاه [لجن] و تغییر یافته و دیرپا آفریده ای، سجده کنم.) (حجر، آیه ۲۹-۳۳)

در ذیل ترجمه این آیات چنین نوشته: این سجده شکر است برای آفرینش آدم که معلم فرشتگان بود و نه اینکه خود آدم مورد سجود باشد و بر حسب آیات و روایاتی سجده - و حتی رکوع - برای غیر خدا شرک آمیز است. [ص ۲۶۳]

تا اینجا مترجم محترم هر جا سخن از آفرینش انسان و سجده فرشتگان در این داستان آمده به سجده شکر برای خداوند ترجمه و تفسیر کرده است، ولی در سوره ص که باز داستان آفرینش، سجده فرشتگان و استکبار شیطان مطرح شده، از این روش پیروی نکرده است. در آنجا می خوانیم: (چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من بی گمان آفریننده بشری از گل هستم. پس هنگامی که درستش کردم و از روح برگزیده (ی آفرینش) ام در او دمیدم سجده کنان برای او (در برابر من) فرو افتید. پس فرشتگان همگان با هم سجده کردند. مگر ابلیس (که) تکبر جست و از کافران بود. فرمود: ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد، برای چیزی که به دو دست (قدرت) خویش آفریدم سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی یا از مهتران و برجستگان بوده ای؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی.) (ص، آیه ۷۱-۷۶)

به نظر می رسد آیات سوره ص صریح تر از آن است که دیدگاه آقای دکتر صادقی را در خصوص سجده شکر برتابد. شاید به همین خاطر وی در ترجمه این آیات دیدگاه خویش را به صراحت نیاورده است.

ظاهراً آنچه موجب شده مترجم محترم در ترجمه آیات مربوط به آفرینش انسان و سجده فرشتگان به تکلف گرفتار شوند، حرمت سجده بر غیر خداست و همان گونه که در پاورقی ترجمه آیه ۲۹ سوره حجر آورده از روایات و آیات فهمیده می شود که سجده بر غیر خدا شرک است.

اما رهایی از این پی آمد، محتاج چنان تصرف عمیقی در معنای آیات نبود و آیه ۷۵ سوره ص تا حدود زیادی این مشکل را حل کرده است. از اینکه خداوند به ابلیس می گوید: آیا تکبر ورزیدی و یا از مهتران و برجستگان بودی، می توان فهمید که سجده مزبور سجده عبادی و پرستشی نبود بلکه سجده حرمتی بود که معمولاً کهتران در برابر مهتران انجام می دهند و از استدلال ابلیس هم به خوبی این امر پیداست؛ زیرا ابلیس نمی گوید که او به خاطر خدا نبودن لایق سجده نیست، بلکه می گوید من از او مهتر و برتر هستم و شأن من بالاتر از او است و باید او به من احترام کند و نه من به او. و اگر سجده پرستشی و عبادی بود، برای ابلیس راحت تر بود که با استناد این کار به شرک و حرمت، از آن سربرتابد. از همه اینها گذشته روح عبادت، اطاعت از خداست، وقتی خدا بر کاری از قبیل سجده بر آدم دستور داد، این سجده فرمان بری از خداست و عبادت اوست و قطعاً از حرمت سجده بر غیر خدا خارج و مستثنا می باشد. بنابراین، راه رهایی از مشکل حرمت سجده بر غیر خدا در ترجمه این آیات، چندان مشکل نبود که از ظاهر قرآن دست برداریم و سجده مزبور را به سجده شکر برای تعلیم ترجمه کنیم.

۸. در ترجمه آیه ۳۹ سوره بقره چنین می خوانیم: (و کسانی که کفر ورزیدند و با نشانه های ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، اینان همراهان آتش، (و هم) ایشان در آن ماندگاراند.) در این ترجمه عبارت (با نشانه های ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند) مفهوم روشنی ندارد. در آیه تکذیب ایات الهی مطرح است نه آن که به وسیله آیات خدا را تکذیب کردن مطرح باشد. کافران آیات الهی را ابزار تکذیب قرار نمی دادند، بلکه آیه و نشانه الهی بودن این آیات را تکذیب می کردند. گرچه نتیجه آن تکذیب الهی بود، اما آیه تکذیب را به نشانه ها و آیات برگردانده است و در ترجمه هم باید این امر مراعات گردد.

عبارت (همراهان آتش) بودن هم عبارت رسایی نیست؛ زیرا اصحاب همیشه به معنای همراه نیست. آیا تعبیر چون اصحاب العمل، اصحاب الفکر، اصحاب الدین را باید همراهان کار، همراهان فکر و همراهان طلب ترجمه کنیم و یا کارفرمایان،

اندیشوران و بستانکاران ترجمه کنیم؟ به نظر می رسد واژه هایی چون جهنمیان، اهل آتش و نظایر آن رساتر و گویاتر باشد.

۹. در آیه ۴۵ همین سوره می خوانیم: (و با شکیبایی و نماز (در راه خدا) یاری جوید...). متن آیه چنین است: واستعینوا بالصبر والصلوة... که ترجمه روان آن (به شکیبایی و نماز یاری جوید...) است. در این

ترجمه مشخص است که انسان از چه چیزی یاری می جوید، ولی در ترجمه آقای صادق مشخص نیست که با شکیبایی و نماز از کی باید یاری جست؟

۱۰. در ترجمه آیه ۴۹ از همان سوره می خوانیم: (و چون شما را از (چنگ) فرعونیان رهانیدیم؛ حال آنکه شما را شکنجه ای بد می کردند: پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را زنده می گذاشتند و از آنان سلب حیا می کردند...) .

در این آیه عبارت (ویستحیون نساءکم) به (زنانتان را زنده می گذاشتند و از آنان سلب حیا می کردند) ترجمه شده است. مترجم در پاورقی چنین گفته است: یستحیون از استحیاء است که در اینجا هم حیات و هم حیا را معنا می دهد.

گرچه هم واژه (حیا) به معنای شرم نیز به باب استفعال برده می شود، اما استحیاء از ماده حیا به مفهوم شرم در اینجا معنا نمی دهد. سلب حیا کردن معنای (یستحیون) نیست؛ زیرا اولاً در مفهوم استفعال طلب وجود دارد و اگر از این باب باشد باید به درخواست شرم ترجمه شود که برخلاف مفهومی است که مترجم آورده است. ثانیاً استحیاء از ماده (حیا) به معنای شرم لازم است و معمولاً با حرف (من) متعدی می شود و اگر در آیه از این ماده گرفته شده باشد، باید یستحیون من... باشد که باز هم با آنچه مترجم منظور است، تفاوت دارد. به نظر می رسد که معنای درست آن همان (زنده نگه داشتن است که با کشتن پسران هم تناسب دارد).

۱۱. در ذیل ترجمه آیه ۵۳ همین سوره که چنین است: و چون موسی را کتاب و فرقان [جدا کننده حق از باطل] دادیم... آمده: اینجا (فرقان) بعد از کتاب دلیلی است بر این حقیقت که کتاب تورات به خودی خود فرقان و معجزه ربّانی نبوده است. ولی برحسب آیاتی چند قرآن هم کتاب است و هم فرقان که به خودی خود معجزه و از تمامی معجزات هم برتر است. برای من خواننده این برداشت از پشت سر هم آمدن (کتاب و فرقان) چندان روشن نیست. مگر ایرادی وجود دارد که در آیه کتاب موسی(ع) به وصف کتاب و فرقان آمده باشد و هر دو واژه اشاره به یک واقعیت باشد؟

۱۲. در آیه ۶۲ همین سوره می خوانیم: بی گمان، کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و نصرانیان و صابئان [التقاطیان]... .

ظاهراً صابئان فرقه ای خاص و موحد بودند و هنوز هم بقایای آنان در استان خوزستان وجود دارد و برای مردم آن روز کاملاً شناخته شده بود. دلیلی ندارد آن را به مفهوم عام (التقاطی) بگیریم.

۱۳. در ترجمه آیه ۱۴۳ همین سوره چنین می خوانیم: (و بدین گونه ما شما [معصومان محمدی(ص)] را امتی واسطه (میان رسول و امت) قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید، و پیامبر (نیز) بر شما گواه باشد...)

آمیختن دیدگاه های کلامی در ترجمه قرآن چه مقدار رواست؟ اگر قرآن چنین ترجمه شود و پیروان هر گروه و مذهبی دیدگاه های مذهبی و گروهی خودشان را در ترجمه قرآن به کار بگیرند، آیا می توان به ترجمه ها اعتماد داشت؟ اگر چنین حقی برای ما شیعیان وجود دارد، چرا همین حق برای دیگر شیعیان از قبیل زیدیان، اسماعیلیان و... یا غیر شیعیان چون ظاهریان، خوارج، اهل سنت و... نباشد؟ و اگر برای همه چنین حقی باشد، ترجمه قرآن چه سرنوشتی خواهد داشت؟ اگر مترجم محترم بگویند که ما شیعیان برحق هستیم و در روایات شیعه چنین تفسیر شده است، پاسخ نگارنده آن است که کدام پیرو مذهب و گرایشی است که گرایش خودش را ناحق بداند و در عین حال بر آن گرایش استوار بماند. و یا کدام مذهب و گرایشی است که برای مذهب و گرایش خود دلایل عقلی یا نقلی نداشته باشد؟ به گمانم اگر در ترجمه قرآن این قبیل گرایش ها را دخالت ندهیم، به سلامت قرآن از تحریف معنوی در آینده بیشتر کمک خواهیم کرد.

آنچه یاد شد نگاهی اجمالی به بخشی از ترجمه آقای دکتر محمد صادقی تهران است. بدیهی است که همه این ترجمه نیازمند نقد و بررسی و در نهایت اصلاح و بازبینی است. امیدواریم افرادی که دستی در ترجمه قرآن دارند با ارائه نقدها و پیشنهادات، در بهبود ترجمه مزبور اقدام کنند و مترجم محترم با سعه صدر در چاپ های بعدی اصلاحات لازم را اعمال کند.

پایان مقاله